

شهید عبدالکریم اسماعیلی در زمان خدمت مرزایی



گفت‌وگوی «جوان» با خواهر و برادر شهید عبدالکریم اسماعیلی از شهدای دفاع مقدس

عبدالکریم از گلوله ساواک حفظ شد تا در والفجر ۸ شهید شود

■ شکوفه زمانی

سال ۱۳۶۴ که عبدالکریم اسماعیلی در مرحله دوم عملیات والفجر ۸ به شهادت رسید، تنها ۲۰سال داشت. او سال ۱۳۴۴ در کازرون متولد شد و زمان انقلاب با اینکه نوجوانی ۱۳ساله بود، بارها در تظاهرات علیه رژیم طاغوت شرکت کرده بود. عبدالکریم از سال ۱۳۶۲ در پایگاه هوایی شهید دوران استخدام شده بود. اما در کنار خدمت در ارتش، علاقه داشت به صورت داوطلبانه نیز به جبهه‌های دفاع مقدس برود و حضور بسیجی‌وار در جبهه‌ها را تجربه کند. عاقبت در یکی از اعزام‌های داوطلبانه‌اش به جبهه‌های دفاع مقدس، اسفندماه ۱۳۶۴ در فاو شهید شد. روز شهادتش او در یک جمع ۹ نفره قرار داشت. اما گلوله خمپاره‌ای که نزدیک این جمع فرود آمد، مأمور بود تا تنها عبدالکریم را آسمانی کند. در آن حادثه ترکشی به گلولی شهید اسماعیلی اصابت کرد که باعث شد، مثل مولایش امام حسین(ع) با گلولی خونین ردای شهادت را به تن کند و پیکرش در گلزار شهدای امامزاده سید محمد نوربخش کازرون دفن شود. گفت‌وگوی «جوان» با ناهید اسماعیلی، خواهر و عبدالحمید اسماعیلی، برادر شهید را پیش رو دارید.

خواهر شهید

گویا شهید اسماعیلی فعالیت‌های انقلابی زیادی داشتند. ایشان در زمان انقلاب چند ساله بودند؟

عبدالکریم در اول دی ۱۳۴۴ در روستای دوسیران شهرستان کازرون از توابع استان فارس به دنیا آمد. شغل پدرمان آزاد بود. در زمان انقلاب برادرم ۱۳سال داشت. اما با همان سن کم فعالیت‌های زیادی علیه طاغوت انجام می‌داد. شهید با دوستان و هم کلاسی‌هایش که خیلی از آنها بعدها به درجه رفیع شهادت نائل آمدند، فعالیت می‌کرد. با آتش‌زدن لاستیک‌های ماشین در خیابان‌های اصلی شهر کازرون باعث اختلال در عملکرد نیروهای ژاندارمری می‌شدند. برادرم در اکثر تظاهرات برپا شده علیه رژیم شاهنشاهی مشارکت داشت. تا اینکه انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و بعد از پایان تحصیلات به استخدام نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران درآمد. عبدالکریم در پایگاه ششم شکاری شهید علیرضا یاسینی بوشهر خدمت می‌کرد. اما جبهه رفتن از طریق بسیج و به صورت داوطلبانه بود. سرانجام برادرم در عملیات والفجر ۸ در منطقه فاو به عنوان بسیمجی فعالیت داشت و در همین عملیات به تاریخ ۲۴اسفندماه ۱۳۶۴ به درجه رفیع شهادت نائل آمد. مزارش هم‌اکنون در جوار امامزاده سید محمد نوربخش شهرستان کازرون قرار دارد.

چند سال با شهید فاصله سنی دارید؟
من فرزند آخر خانواده هستم و فاصله سنی من با شهید حدود ۱۱سال است. پدرمان مرحوم حاج پرویز اسماعیلی هم از رزمندگان دفاع‌مقدس بودند. ایشان چون از کامیون‌داران شهر کازرون بودند و در کارهای خیر شرکت داشتند. همان اوایل جنگ یعنی در نهم مهرماه ۱۳۵۹ به همراه برادرم عبدالکریم ۴۵روز در جبهه‌های جنگ بودند و از شهرستان کازرون مهمانی مثل آر.بی. جی و نارنجک به شهر دزفول می‌بردند تا در مناطق جنگی مانند اهواز، خرمشهر و شوش از این مهمات استفاده شود. پدرم و برادرم وقتی که به سمت دزفول می‌رفتند، در مسیر مورد حمله هوایی عراقی‌ها قرار گرفتند اما خوشبختانه هر دو جان سالم به در بردند.

برادر تان وصیتنامه‌ای هم داشتند؟

برادر تان چه سالی به عضویت نیروی هوایی در آمده بودند؟

عبدالکریم پس از اتمام تحصیلات در دوره دبیرستان، برای خدمت سربازی در آموزشگاه گروهیانی نیروی هوایی تهران ثبت‌نام کرد و با گذراندن دوره‌های آموزشی، به درجه گروهیان دومی نائل آمد. در سال ۱۳۶۲ هم در پایگاه هوایی شهید دوران استخدام شد. اما فراتر از وظایف کاری خودش هم مشتاق حضور در جبهه‌ها بود و نهایتاً همانطور که عرض کردم سال ۶۴در والفجر ۸ به شهادت رسید.

چند سال با شهید فاصله سنی دارید؟
من فرزند آخر خانواده هستم و فاصله سنی من با شهید حدود ۱۱سال است. پدرمان مرحوم حاج پرویز اسماعیلی هم از رزمندگان دفاع‌مقدس بودند. ایشان چون از کامیون‌داران شهر کازرون بودند و در کارهای خیر شرکت داشتند. همان اوایل جنگ یعنی در نهم مهرماه ۱۳۵۹ به همراه برادرم عبدالکریم ۴۵روز در جبهه‌های جنگ بودند و از شهرستان کازرون مهمانی مثل آر.بی. جی و نارنجک به شهر دزفول می‌بردند تا در مناطق جنگی مانند اهواز، خرمشهر و شوش از این مهمات استفاده شود. پدرم و برادرم وقتی که به سمت دزفول می‌رفتند، در مسیر مورد حمله هوایی عراقی‌ها قرار گرفتند اما خوشبختانه هر دو جان سالم به در بردند.

برادر تان وصیتنامه‌ای هم داشتند؟

می‌کردند. مادر شهید که در سال ۱۴۰۰ به دیار باقی شتافتند همیشه از عبدالکریم به عنوان فرزندی صالح یاد می‌کردند و از مهریانی و عطفوت و ایمان ایشان تعریف و تمجید می‌کردند و می‌گفتند: عبدالکریم اولین حقوق خودش را نذر کمک به نیازمندان فامیل کرده بود. این پسر بسیار صادق و خوش اخلاق و گشاده‌رو و خانواده دوست بود. مخصوصاً خیلی اهل صل‌ه‌رحم بود. این خصوصیات اخلاقی شهید باعث شد بود اکثر فامیل تا یکسال برای او عزادار باشند و لباس مشکی به تن کنند. مادرم معتقد بود همین خصوصیات اخلاقی بارزی که عبدالکریم داشت باعث شد خداوند او را لایق شهادت بداند. مرحومه مادرم همیشه آرزو می‌کرد که‌ای کاش فرزندنامه همگی در راه اسلام شهید می‌شدند.

با این همه علاقه‌ای که مادر تان به عبدالکریم داشت، چطور داغ دوری‌اش را تحمل کرده بود؟

مادرم تا پایان عمر همیشه به یاد پسر شهیدش بود. در سال‌های اخیر مر حومه مادرم یک عمل جراحی چشم داشت. بعد که او را به اتاق ریکواری آوردند، تا چشمش را باز کرد، برادر شهیدم را صدا می‌زد. من اول فکر می‌کردم که مادرم حتماً برائت مواد بیهوشی و عمل جراحی دچار هذیان شده و گریه‌ام گرفت. اما وقتی از ایشان پرسیدم چرا برادر شهیدم را صدا می‌زدی؟ گفت: مادر جان! عبدالکریم تا الان بالای سرم بود. الان که چشمم را باز کردم رفت. رابطه قلبی این مادر و فرزند شهیدش بسیار محکم بود. یکبار که مادرم دچار سکنه مغزی شد و به مدت سه روز قدرت حرکت و تکلم نداشت، بعد از سه روز که برادرانم بالای سرش بودند، یکدفعه دیدند مادرم با ذکر یاحسین(ع) زبان باز کرد و همینطور فریاد می‌زد: «یا حسین یا حسین» وقتی از او پرسیدیم چه شد که زیانت

شهید اسماعیلی نفر وسط بین دو همسر زمان

باز شد؟ در جواب گفت: عبدالکریم بالای سرم آمد و می‌گفت مادر فقط بگو «یا حسین یا حسین» همین یاحسین گفتن مادرم باعث شد دوباره سلامتی‌اش را به دست بیاورد و چند سال به حالت طبیعی به زندگی ادامه بدهد.

مادرم سالال ۱۴۰۰ فوت کرد. ماه محرم آن سال مادرم گفت: «فتمن را بالای کمد دیواری پایین بیاورید.» من به گریه اقدام و گفتم مادر چرا این حرف‌ها را می‌زنی؟ مادرم گفت: «شهید عبدالکریم را به خواب دیدم که آمد و مرا برد به صحرایی که آنجا به من آب و غذا دادند... من باید آماده رفتن شوم چون پسرم به دنبالم آمده و ۲۶سال است که پسرم را ندیدم و بقرار و دلنگتش هستم.» چون من مداحی می‌کردم، مادرم هر روز در ماه محرم به من توصیه می‌کرد در جلسات هیئت، روضه امام حسین(ع) را بخوانم و از خدا بخواهم که او را به آرزوی دیدار فرزندش نائل کند. دقیقاً کمتر از دو هفته یعنی ۱۷ماه محرم سال ۱۴۰۰ مادرم به دیار باقی شتافت.

برادر شهید

به نظر شما چه انگیزه‌ای موجب شد، عبدالکریم خودش را موظف به حضور داوطلبانه در جبهه ببیند؟

عبدالکریم از طریق بسیج مردمی و سپاه پاسداران

به درجه رفیع شهادت نائل آمد. شهید عبدالکریم به واسطه دوستی که با حیدر داشت و طبق مسائل اخلاقی که بین خودشان بود و به هم قول‌هایی داده بودند تا جبهه‌ها را خالی نگذارند، تصمیم گرفت به جبهه برود. برادرم قسم خورده بود حالا که «امام دوست» به درجه شهادت رسیده است، من هم باید به جبهه بروم و راه او را ادامه بدهم. انگیزه دوم عبدالکریم برای حضور در جبهه، درباب مسائلی سیاسی، اخلاقی و تنقیدش به حفظ کشور و اطلاعات از ولی فقیه بود. برادرم مثل خیلی از جوان‌های آن دوران نمی‌توانست در مورد موضوع مهمی مثل جنگ بی‌تفاوت باشد. لذا همانطور که در وصیتنامه‌اش نوشته بود پیرو حضرت امام باشید، به جبهه رفت تا حرف امام زمین نماند و او هم بتواند نقشی در دفاع از کشور داشته باشد.

شما به عنوان برادر شهید چه خاطراتی از دوران کودکی و نوجوانی شهید دارید؟

در زمان نوجوانی که روزهای‌های قبل از انقلاب بود، یادم است یک روزی در خیابان حضرت‌ی کازرون بودیم. من کوچک‌تر از شهید عبدالکریم بودم. در خیابان حضرتی کتابخانه‌ای به نام «کتابخانه آزادی» قرار دارد. وقتی که عبدالکریم به کنار کتابخانه آزادی رسیده بود، پهلوی از روبه‌روی خیابان از طرف مأموران ساواک به طرف مردم تیراندازی شد. مردم شروع به فرار کردند. من با افراد دیگری که آنجا حضور داشتند و شاهد این صحنه بودند، به چشم دیدیم، چطور عبدالکریم در کنار در کتابخانه ایستاده بود و پاهایش به عرض شانه باز بود. در همین حین چند تیر از کنار پای عبدالکریم عبور کرد ولی به خود او اصابت نکرد و به ستون‌های در اصلی کتابخانه آزادی برخورد کرد. این صحنه برایم خیلی جالب بود. آنجا متوجه شده‌ام پاهایش به عرض شانه خداوند اتفاق می‌افتد. تا اراده الهی بر شهادت یا از دنیا رفتن کسی نباشد، هیچ اتفاقی نمی‌افتد. اینطور ی بود که عبدالکریم در آن واقعه جان سالم به در برد. برادرم در آن واقعه به شهادت نرسید، اما بعد از انقلاب به واسطه روحیه انقلابگری که داشت و حافظ نظام و ولایت بود، با شور و شعور در جبهه‌های دفاع‌مقدس حاضر شد و نهایتاً هم در عملیات والفجر ۸ به شهادت رسید. خدا آن روز برادرم را حفظ کرد تا در جبهه‌های دیگر سعادت شهادت را به او عطا کند.

از نحوه شهادت برادر تان چه شنیده‌اید؟

همر زمان عبدالکریم بعد از شهادتش برای ما تعریف کردند: وقتی که گلوله خمپاره از طرف دشمن یعنی نزدیک ما بر خورد کرد، ما ۹ نفر بودیم و تنها کسی که بین جمع ما به شهادت رسید عبدالکریم اسماعیلی بود. این هم اراده الهی بود که این خمپاره در بین یک جمع بخورد و ترکشش به کسی اصابت نکند و به اراده الهی فقط عبدالکریم شهید شود... من این حادثه را پاداشی از سزوی خدا برای برادرم می‌دانم. این اجر و پاداشی بود که خداوند در آن نقطه و و آن زمان با آن شرایط به عبدالکریم عطا کرد و در بین یک جمع ۹نفره تنها کسی که ترکش خورد عبدالکریم بود. در آن واقعه رگ اصلی گردن عبدالکریم تر کش خورده بود. ولی هیچ قطعه‌ای از بدن ایشان دچار آسیب نشده بود. ایشان را به بیمارستان برده بودند اما همانجا به شهادت رسیده بود.

عبدالکریم در زمان شهادت از دواج کرده بود؟

نه قسمش شهادت بود. در زمان شهادتش من که متولد سال ۵۲هستم، ۱۲سال داشتم. ولی خوب یادم است پدرم به مادرم تعریف می‌کرد و می‌گفت که اگر عبدالکریم بعد از جبهه برگشت، با خانواده‌ای صحبت کردم که با دخترشان نامزد کند. آن خانواده قول مساعد داده است... وقتی بابا این حرف‌ها را می‌زد، احساس من این بود که پدرم در مورد این مسئله با عبدالکریم نیز صحبت کرده بود که وقتی از جبهه برگشت با یکی از دختران فامیل نامزد کنند. حتی دو خانواده از قبل قرار گذاشته بودند که در اولین روز عید که برنامه خواستگاری و نامزدی را با آن دختر فامیل داشته باشند. ولی قسمت نشد و طور دیگری رقم خورد. در بیست‌وچهارم اسفند ۱۳۶۶ عبدالکریم به درجه رفیع شهادت رسید و پیکرش که به بیمارستان منتقل شده بود، از آنجا به کازرون آمد. اول فروردین که قرار خواستگاری داشتند پیکر عبدالکریم تنبیه و خاکسپاری شد. شادی ارواح طیبه شهدا صلوات.



شهید عبدالکریم اسماعیلی



عبدالکریم پس از اتمام تحصیلات در دوره دبیرستان، برای خدمت سربازی در آموزشگاه گروهیانی نیروی هوایی تهران ثبت‌نام کرد و با گذراندن دوره‌های آموزشی، به درجه گروهیان دومی نائل آمد. در سال ۱۳۶۲ هم در پایگاه هوایی شهید دوران استخدام شد. اما فراتر از وظایف کاری، مشتاق حضور در جبهه‌ها بود و نهایتاً در سال ۶۴در والفجر ۸ به شهادت رسید



همر زمان عبدالکریم بعد از شهادتش برای ما تعریف کردند: وقتی که گلوله خمپاره از طرف دشمن یعنی نزدیک ما بر خورد کرد، ما ۹ نفر بودیم و تنها کسی که بین جمع ما به شهادت رسید عبدالکریم اسماعیلی بود. این هم اراده الهی بود که این خمپاره در بین یک جمع بخورد و ترکشش به کسی اصابت نکند و به اراده الهی فقط عبدالکریم شهید شود

لشکر نجف اشرف از استان بوشهر به منطقه عملیاتی اعزام شده بود. بسیار به حفظ نظام اسلامی معتقد بود و من هم طبق وصیتی که عبدالکریم به من و دیگر برادرهایش داشت تا در بسیج و سپاه حضور داشته باشیم، به عضویت سپاه درآمد. باید بگویم یکی از انگیزه‌های مهم حضور عبدالکریم در جبهه‌های دفاع‌مقدس این بود که در دوران تحصیل مخصوصاً در دوران دبیرستان با شهید«حیدر امام دوست» هم‌کلاسی بودند. این دو نفر بیشتر اوقات در خیلی از مسائل مانند ورزش فوتبال یا حضور در کلاس‌های مساجد و... باهم بودند. دوستی‌شان هم بسیار محکم و ریشه‌دار بود. شهید امام دوست زودتر از همه به جبهه رفت و

طراح:علیرضا سجادی‌فر ■ شماره ۷۴۸۱

جدول سودوکو

ارقام ۹تا ۱ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف،ستون ومربع‌های

کوچک سه در سه فقط یک بار

به کارروند.

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۷۴۷۹

۶	۳				
		۹	۶	۵	
		۴		۲	
۸				۷	
	۴		۸	۹	۱
۹		۶		۴	
	۱		۴		۹
	۲	۴	۱	۶	
		۵	۷		

۱	۷	۵	۸	۱	۳	۷	۷	۷	۷
۵	۳	۷	۱	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲
۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳
۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸
۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵

از بالا به پایین

۱- برادر پیران ویسه- کتانی از جلال آل احمد ■ ۲- آب تازی-مرکز حکومت مارشال پتن -شکاف باریک- بز نر ■ ۳- رهبر مؤمنان در دوران غیبت- از سران ملحد قریش و عموی پیامبر ■ ۴- گفتن لفظی که بر غیر معنی اصلی خودش به دیگری دلالت کند- کار سخت- غذای زندانبان ■ ۵- نیی- سر در گم- دندان ناپایدار ■ ۶- هوش- کسی است که با چوپان ناله سر می‌دهد و با گرگ به سر سفره می‌نشیند- گلو در گویش تهرانی‌ها ■ ۷- بنده و شعا- پاسبان- شهری در استان فارس ■ ۸- از بنادر آزاد در حوزه خلیج فارس- از نام‌های خدا ■ ۹- قلع و قمع- از مواد لبنی- کلاه‌الف ■ ۱۰- موی مجعد- سازمان علمی و فرهنگی ملل متحد- رهبر کره شمالی ■ ۱۱- پشه- از بیماری‌های روحی که بیمار خود را از ابتلا به آن میرا می‌داند- نوعی بول گرفتن از مردم ■ ۱۲- بی‌صدا- اسب چاپار- به طور کلی ■ ۱۳- نقاشی روی شیشه- شرط لازم در رانندگی ■ ۱۴- از سدهای تأمین کننده آب تهران- معدن- منافق- فرمانان ■ ۱۵- پایتخت اتیوپی- مرتبه‌ها